

گوش شنوا و عقل بیدار

منوچهر نوری

کلیدواژه‌ها: خرد، عقل، خودشناسی.

خداوند متعال در آیه ۱۰ از سوره ملک می‌فرماید: اگر گوش شنوا و عقل بیدار داشتیم، در دوزخ نبودیم!

این آیه برای من و شمای مدیر چه پیامی دارد؟ مصادیق آن در عرصه مدیریت و حوزه‌ای که کار می‌کنیم، چیست؟

چه بسیار از ما که گوش داریم اما نمی‌شنویم و چشم داریم و نمی‌بینیم و عقل داریم و نمی‌اندیشیم. در این صورت اگر هم پیامبران الهی و کتب آسمانی هم به سراغ ما آیند اثری ندارد؛ یعنی ما در شرایط پذیرش تعلیم نیستیم و خودمان را به خواب زده‌ایم.

گوش شنوا و عقل بیدار، ما را در فضای رحمت خدا قرار می‌دهد! ارزش والای عقل و خرد نزد قرآن کریم بسیار زیاد است. قرآن، گناه بزرگ دوزخیان و عامل اصلی بدبختی آن‌ها را از کار انداختن این نیروی الهی می‌شمرد. اسلام اساس خودشناسی و سعادت و نجات انسان را بر عقل و خرد می‌نهد و روی سخنش در همه جا با اندیشمندان و دانشمندان است. (اولو الالباب و اولوالبصائر)

در اصول کافی در حدیثی به نقل از حضرت علی (ع) در ارزش عقل آمده است که جبریل بر آدم نازل شد و گفت: من مأمورم که تو را میان یکی از سه موهبت مخیر کنم، تا یکی را برگزینی و بقیه را رها کنی. آدم گفت: آن‌ها چیست؟ جبریل در پاسخ گفت: «عقل»، «حیا» و «دین». آدم گفت: من عقل را برگزیدم، جبریل به «حیاء» و «دین» گفت او را رها کنید و به دنبال کار خود بروید. گفتند: ما مأموریم همه جا با عقل باشیم و از آن جدا نشویم! جبریل گفت: حال که چنین است به مأموریت خود عمل کنید، سپس به آسمان صعود کرد. این لطیف‌ترین تعبیری است که ممکن است درباره عقل و خرد و نسبت آن با حیا و دین گفته شود؛ چرا که اگر عقل از دین جدا گردد، با اندک چیزی بر باد می‌رود، یا به انحراف کشیده می‌شود و اما حیا که مانع انسان از ارتکاب زشتیها و گناهان است، آن نیز ثمره شجره معرفت و عقل و خرد است. در تفسیر سوره ملک آمده است، همان‌طور که نداشتن گوش شنوا و عقل بیدار مهم‌ترین عامل است که انسانها را به دوزخ می‌کشاند، چهار عامل دیگر یعنی غرور، لجاجت، سرکشی و فاصله گرفتن از حق نیز سبب بدبختی و گمراهی انسان می‌شود. چنانچه درست دقت کنیم، این عوامل نیز با گوش و عقل در ارتباط است؛ زیرا این صفات زشت پرده‌ای بر گوش و چشم بصیرت انسان می‌افکند و او را از درک حقایق دور می‌کند. (ملک، ۲۰ و ۲۱) ■

پی‌نوشت

۱. اصول کافی، مطابق نقل نورالثقلین، جلد ۵، ص ۳۸۲.

یادداشت های یک مدیر

سمعک ام را جا گذاشته‌ام!

طاهره خردور

امروز خیلی سرم شلوغ بود. کلی بخش‌نامه است که باید می‌خواندم و به آنها جواب می‌دادم.

با اعضای انجمن هم قرار گذاشته بودم که در مورد خرج و مخارج مدرسه و بودجه صحبت کنیم.

زنگ تفریح هم باید برای بچه‌ها درباره خوب گوش کردن صحبت می‌کردم.

از اداره هم برای بازدید از مدرسه می‌آمدند.

با یک برنامه‌ریزی خوب توانستم کارهایم را انجام دهم و به موقع سرصف حاضر شوم تا کمی با بچه‌ها درباره خوب گوش کردن صحبت کنم.

شروع کردم به سخنرانی. تند و تند صحبت می‌کردم و نیم‌نگاهی هم به بچه‌ها می‌انداختم.

گاهی می‌دیدم که بچه‌ها این پا و آن پا می‌کنند. گاهی حرفم را قطع می‌کردم و می‌گفتم: «حرف نزن آقا، توجه کن! خوب گوش بده!» گاهی هم می‌دیدم که بچه‌ها پیچ می‌کنند ولی، به حرف‌هایم ادامه می‌دادم. یکی از بچه‌ها دائم از صف بیرون می‌آمد و من با اشاره می‌گفتم، برو سر جایات آقا.

آخرین بار بلند گفتم: «آقا برو سر صف بایست. مگر نمی‌شنوی، برای چه کسی دارم صحبت می‌کنم؟» تقریباً ۲۰ دقیقه‌ای از پند و اندرزهای من گذشت و بالاخره صحبت‌هایم تمام شد.

بچه‌ها به صف، یکی یکی به کلاس‌هایشان رفتند. بچه‌های را که از صف بیرون آمده بود، صدا کردم و گفتم: «چند بار بگویم که باید خوب گوش بدهی؟ چند بار بگویم وقتی در صف هستی نباید بیرون بیایی؟ چند بار بگویم...» و همین‌طور گفتم و گفتم.

او آهسته و با خجالت گفت: «آقا اجازه! می‌خواستم بگویم من سمعکم را توی کلاس جا گذاشته‌ام.»

چیزی نتوانستم بگویم، فقط... ■

